

میقات

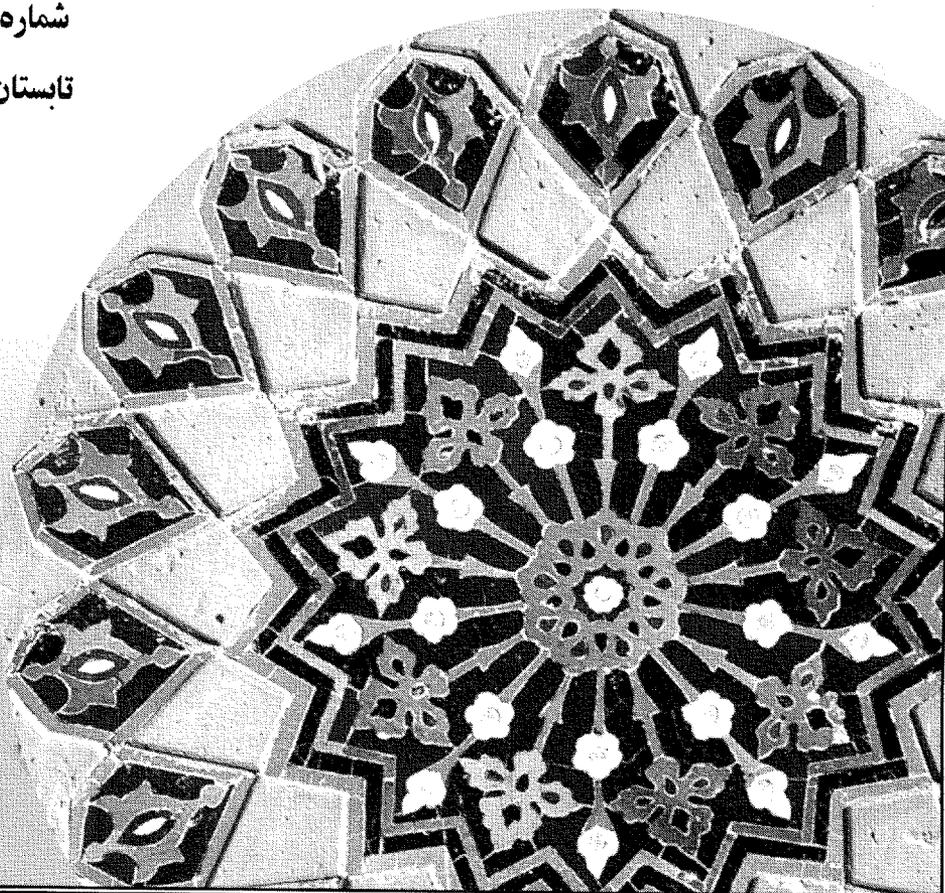
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی

سال دهم

شماره چهلیم

تابستان ۱۳۸۱



میقات

صاحب امتیاز:

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت
مدیر مسئول: سیدعلی قاضی عسکر
زیر نظر: هیأت تحریریه

ویراستار: علی ورسه‌ای
طراح: کمال محمدی مجد (ملقن)
حروفچینی: مرکز تحقیقات حج
لیتوگرافی و چاپ: دانش پژوه

آدرس: تهران - خیابان آزادی - نبش خوش
سازمان حج و زیارت - طبقه دوم - معاونت
آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری

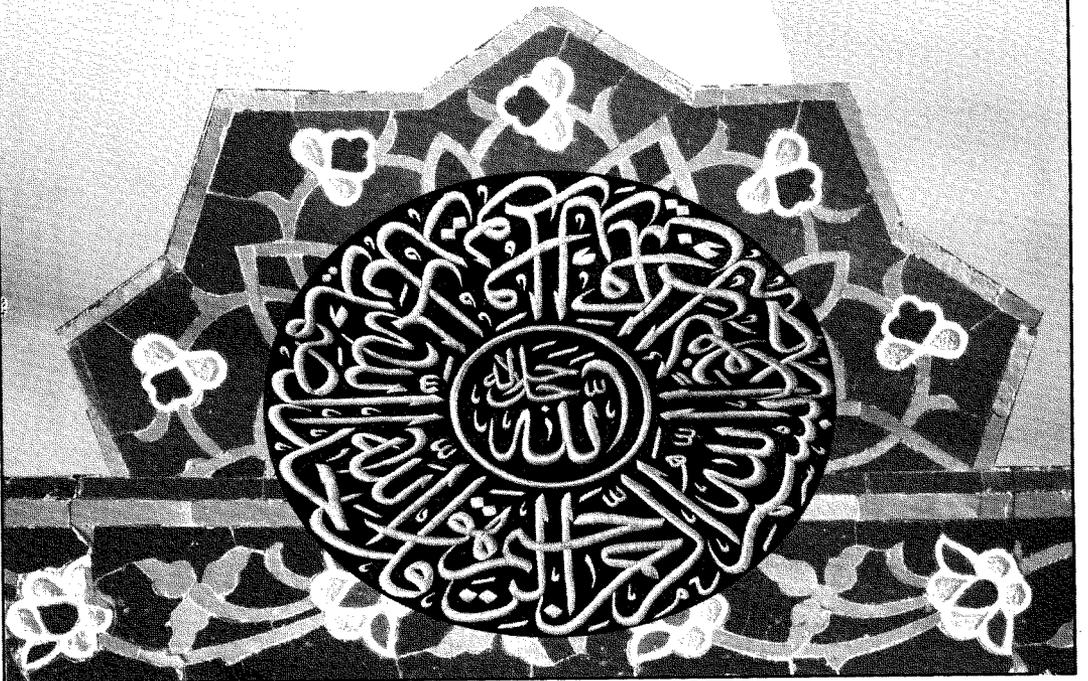
آدرس اینترنت: www.Hadj.ir

آدرس پست الکترونیک: Beseh@Hadj.ir

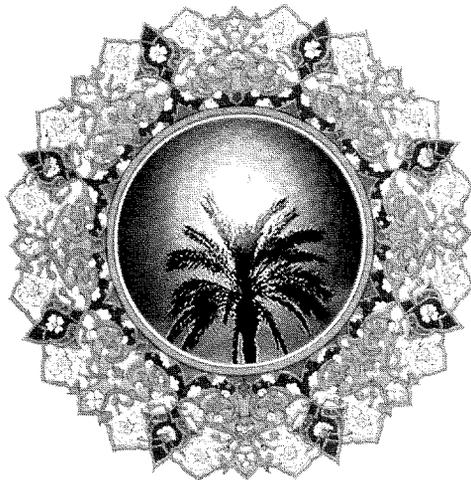
یادآوری:

- مسؤلیت آراء و نظرات به عهده نویسندگان آن است.
- میقات، در ویرایش مطالب آزاد است.
- مقالات رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

اسرار و معارف حج



میراث بزرگ



محسن اسدی / موسی دانش

«در حقیقت صفا» و «مروه» از شعائر خداست [که یادآور اوست]؛ پس هر که خانه [خدا] را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جا آورد. و هر که افزون بر فریضه، کار نیکی کند، خدا حق شناس و داناست.»^۱

همراهی اش می کرد.

هرگاه برای ابراهیم، آن شوهر بزرگوار و پدر مهربان، در میان تپه های آن دره ها، واحه ای نمایان می شد که چند درختی کوچک پیرامونش را احاطه کرده و شمار آنها از شمار انگشتان یک دست فراتر نمی رفت و یا این که نگاهی به بقعه ای می افتاد که کشتزاری آن را در میان گرفته و نخل هایی سایه خود را در آن گسترده بود، آرزو می کرد که ای کاش این، همان جایگاهی باشد که خداوند آن

پیامبر خدا، حضرت ابراهیم علیه السلام، همراه خانواده اش راهی یک سفر ایمانی و الهی شد. او بیابان ها را طی می کرد و دره ها را پشت سر می گذاشت. نه شکی به سراغش می آمد و نه تردیدی به درونش راه می یافت. این سفر، فرمان برداری خالصانه ای بود که هیچ گونه شک و شبهه ای در آن وجود نداشت. ابراهیم علیه السلام چشمانش را به جایی می دوخت که خداوند فرمانش داده بود؛ خدایی که در طول این سفر با او بود و



را برای خاندان و نسل آینده‌ او برگزیده است.

آری، این آرزو، تنها یک آرزو و وسوسه‌ای است که از دل پدر مهربان خطور می‌کند و یک امر بشری و حالتی طبیعی به شمار می‌رود که پیامبران هم با آن جایگاه بلند و مقام بزرگی که دارند، از چنین آرزوهایی خالی نیستند. البته، این موضوع، هیچ‌گونه تضادی با تسلیم بودن و فرمانبرداری آنان از آفریدگار بلند مرتبه، ندارد...

در حقیقت، وحی آسمانی این شیخ بزرگ و همراهانش - همسر وی هاجر و فرزند شیر خوارش اسماعیل - را وادار می‌کرد که سفری دور و دراز در پیش داشته باشد، آن‌هم در دره‌های خشک و بیابان‌های داغ. نگاه‌های ابراهیم پیامبر این جا و آن جا پراکنده و تقسیم شده بود؛ نگاهی به آسمان دوخته بود و با حالت زاری و اخلاص دعا می‌کرد و نگاه دلسوزانه‌ای هم به تنها فرزندش در آن روزگار و به همسر فرمانبردار و امین خویش داشت که خداوند او را برای انجام وظیفه‌ای بزرگ برگزیده بود. یک بار نگاهی دور و دراز به آن بیابان‌های خشک می‌انداخت و بار دیگر به خاطر

هراس نسبت به سرنوشت کودک شیر خوارش، اشک‌هایش سرازیر می‌شد؛ همان کودکی که خداوند او را نیز برای ایفای نقشی دیگر که عظمتی کمتر از نقش مادرش نداشت، برگزیده بود. بنابراین، او با اشک‌ها و سوز و گدازهای شناخته شده و احساسات به جوش آمده‌اش، از خدا می‌خواست که رحمتش را فرو ریزد...

این سه مسافر [= ابراهیم، هاجر و اسماعیل] که جبرئیل آنان را همراهی می‌کرد، از پشتۀ صعب العبوری نمی‌گذشتند، مگر این‌که به پشتۀ صعب العبور دیگری گام می‌نهادند و از هیچ دره خشک و بی‌آبی عبور نمی‌کردند، مگر این‌که بر دره بی‌گیاه و خشک‌تری فرو می‌آمدند... در سرزمین دور دستی که نه کشتزاری در آن به چشم می‌خورد و نه سایه‌ای داشت. آنان سرانجام در سرزمین «بطحا» فرود آمدند... بطحای مکه؛ یعنی جایگاه اقامت و فرود آوردن وسایل سفرشان.

در این حالت، این پیرمرد با خانواده خویش در این بیابان‌ها و میان این کوه‌ها چه می‌خواهد؟ و حتی باید پرسید: از او و خانواده‌اش چه چیزی خواسته





شده است؟

پاسخ این پرسش را می‌توان در سخن ابراهیم خلیل علیه السلام یافت، آنگاه که خواست به جایگاه اصلی‌اش باز گردد و همسر و فرزندش را با توشه‌ای ناچیز و آبی اندک رها کرد: «نزد خانه محترم تو، خانواده‌ام را گذاشتم.»^۲

همسرش به او نگاه کرد و دید که بدون او و فرزندش، عزم بازگشت به شام را دارد و لذا گفت:

ای ابراهیم، آیا ما را در جایی فرو می‌گذاری که نه آشنایی در آن هست، نه آبی و نه کشتزاری؟! کجا می‌روی؟ در این دره ترسناک و بی‌آب و گیاه، ما را به که می‌سپاری؟ هاجر تلاش می‌کرد عواطف و احساسات او را تحریک و به خود جلب کند. لذا ابراهیم در حالی که دلش سخت رقت پیدا کرده و اشک از دیدگانش سرازیر شده بود، به همسرش گفت: خدای به من فرمان داده است که شما را در این جا بگزارم و او شما را بسنده خواهد کرد.

هاجر به صرف این که سخن ابراهیم را شنید، خبر فرمانبرداری از فرمان خدا و تسلیم شدن در برابر آن و تکیه کردن به رحمت او، هیچ عکس‌العملی از خود

نشان نداد. او این سخن را با خود زمزمه می‌کرد: «خداوند هرگز ما را وانخواهد گذاشت» پشواک ادعای ابراهیم در فضای دامنه‌ها، دره‌ها و کوه‌های مکه پیچید. [او چنین دعا کرد]:

«پروردگارا! من [یکی از] فرزندانم را در دره‌ای بی‌کشت، نزد خانه محترم تو سکونت دادم. پروردگارا! تا نماز را به‌پا دارند. پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات [موردنیازشان] روزی‌رسان. باشد که سپاسگزاری کنند.»^۳

به‌پا داشتن نماز

تمامی این سفر پر مشقت، دشوار و پر خطر، به خاطر این هدف بزرگ با مفاهیم والا و عظیمی که دارد، صورت گرفته است. آری، «برای این که نماز به‌پا دارند» با تمام مفاهیم زیبا و اهداف بزرگی که نماز در خود دارد. آن هم نه در هر جایی، بلکه تنها در این بقعه پر برکت؛ جایی که دل‌ها مشتاق آنند، جایی که روزی فراوان و آرامش و امنیت در آن است، جایی که خانه پاک در آن جای دارد، جایی که طواف‌گران و رکوع و سجود کنندگان به سوی آن می‌شتابند.

این جا، در حقیقت همان جایگاهی است که همان رحمت خدا بر آن سایه می افکند و برکات او بر آن فرود می آید تا نماز با همان صورت و درونمایه ای که خدا می خواهد به پا داشته شود و این فرمان الهی به تمامی سرزمین های دنیا و مناطق آن راه یابد.

ابراهیم [به شام] بازگشت و سفری دیگر برای هاجر آغاز شد که دشواری ها و خطرهایش بیش از سفر نخست بود؛ زیرا نه وحیی وجود داشت که وی را همراهی کند و نه پیامبری. این سفر تنها به این دلیل آغاز شد که هاجر - در حالی که جامه تقوا در بر کرده و خویشتن را با صبر نیکو آراسته است - زندگی اش را به تنهایی در کنار بیت الله الحرام آغاز کند و رسالت و وظیفه خویش را انجام دهد و لذا به نگهداری پیامبری دیگر می پردازد و آزارها را از او دفع می کند و در کودکی و بزرگی از وی مراقبت به عمل می آورد. او درنگ کرد، در حالی که از نوزادش نگهداری می کرد و از آنچه ابراهیم برایش برجای گذارده بود، می خورد، تا این که آب آشامیدنی اش به آخر رسید، توشه اش اندک شد، شیرش خشکید و فریاد کودکش بلند گردید.

هاجر برخاست و در درون آن دره ترسناک به دنبال چیزی می گشت که او را از این وضعیت رهایی بخشد، به کوه های سر به فلک کشیده و تپه های دور دست نگاه می کرد، چشمش به کوه ابوقیس افتاد که با سنگ های سخت و صافش سر پا بود و رو به روی آن، کوه قعیقان با سنگ های نرم و شکننده قرار داشت.

اینک همسر ابراهیم علیه السلام در دره ای است که در آن هیچ اثری از زندگی وجود ندارد، جز چند درخت کوچک و آب نخورده که این جا و آنجا پراکنده اند. به راستی که این دره، بیابانی است خشک و دارای آفتاب سوزان و گرمای طاقت فرسا... اکنون وی غمین و دل شکسته زندگی می کند، لیکن در آینده به صورت شخصیتی ناشناخته و پیچیده در خواهد آمد تا در خاطره تاریخ جاودان بماند و انسان ها با احساس تقدس و عظمت از وی یاد کنند.

در این صورت، بطحای مکه آزمایش دیگری است برای هاجر. چه، تشنگی اثرش را آغاز می کند و جگر او و کودک شیر خوارش را می سوزاند؛ کودکی که زبانش را می گرداند تا شاید قطره آبی در فضای دهان خشک خویش





بیابد و لذا صدای گریه‌اش بلند می‌شود، مادرش که با دیدن این وضعیت، سخت نگران است، چاره‌ای نمی‌بیند، جز این که به جستجوی جرعه‌آبی برآید تا بدین وسیله، او را از عطش رهایی بخشد. این سو و آن سو می‌دود، از یک تخته سنگ بالا می‌رود و از تخته سنگی دیگر فرود می‌آید و میان دو کوه و دره‌ای که آن دو را به یکدیگر پیوند می‌دهد، به رفت و آمد می‌پردازد. از این رو، بالای کوه صفا می‌رود و نگاهش به سرابی می‌افتد که خیال می‌کند دریایی است و به سوی آن می‌شتابد، اما بناگاه می‌بیند که آن، کوهی است و چیزی جز سنگ در آن وجود ندارد. بنابراین، رویش را به سوی همان جایی برمی‌گرداند که آمده بود و به دره‌ای که پیشتر از آن عبور کرده بود می‌نگرد و می‌بیند که از جایگاه کودکش به قدری دور شده است که نزدیک است از نظرش ناپدید شود. ناگهان در همان جایگاه نخستین که از آن آمده است، آب می‌بیند و با شتاب به سویش باز می‌گردد تا کفِ آبی از آن بردارد و تشنگی فرزندش را برطرف سازد و این، در حالی است که فریاد استمداد مادر و پسر بلند است.

وقتی در جایگاه نخستین هم آبی نیافت، آثار ناامیدی و شکست در چهره‌اش پدیدار شد و به دنبال سرش نگریست و در آن سرابی را دید که گمان می‌کرد آب است و بدین ترتیب و با این عمل خویش، چه رفت و چه برگشت، هفت شوط را تکمیل کرد و هفتمین شوط او در نزد کوه مروه به پایان رسید. در روایتی آمده است: وقتی آب تمام شد، هاجر بالای کوه صفا رفت و کمک می‌خواست که کسی برای او آب بیاورد. سپس از آن جا به کوه مروه رفت. آنگاه به صفا بازگشت. هفت بار کمک خواست، تا این که جبرئیل به کمک او شتافت و چشمه‌آبی را در کنار اسماعیل علیه السلام بیرون آورد.^۴

نگاه هاجر به فرزندش افتاد که فریادش را بلند کرده بود و پاهایش را بر زمین می‌کوبید تا بلکه قطره‌آبی بیابد. در حالی که نیرویش به تحلیل رفته بود، به سوی کودکش بازگشت؛ چرا که هفت بار میان دو سراب رفت و آمد کرده بود، بپدون این که به قطره‌آبی برای این کودک دست یابد. لیکن (پس از هفت شوط میان صفا و مروه) ناگهان با پدیده‌ای رو به روشد و آن این که دید

اسماعیل با آبی که از زیر قدم هایش بیرون آمده، بازی می‌کند و در عین حال، وی آنچه را می‌بیند، باورش نمی‌آید. در حقیقت، این چشمهٔ آب، رحمت الهی است که خداوند پس از آن‌که هاجر را آزمود، این رحمت را فرو فرستاد.

و این آزمایش، تنها به شکیبایی، بردباری و ایمان او افزود. همین رحمت الهی، عیناً حکمت سعی (میان صفا و مروه) است و طواف در این دو کوه، پناه بردن انسان با ایمان به پروردگار خویش و حرکت به سوی او، و دویدن (هروله) در پیشگاه اوست، در حالی که بر او تکیه می‌کند، از گناهانش پشیمان است. به او پناه می‌برد، به او توسل می‌جوید و از او درخواست می‌کند که از زیونی دنیا و عذاب روز واپسین نجاتش دهد.

اینک این آرزوی ابراهیم است که تحقق پیدا می‌کند و این آب، همان آبی است که به زودی دل‌ها هوادار آن خواهد شد و این جایگاه، همان جایگاهی است که به زودی سرچشمهٔ خیر و نعمت و رحمت برای جهانیان خواهد گردید.

بنابراین، بانوی ما (هاجر) یکی از شعائر خداوند را جامهٔ عمل پوشانید و

سعی او در میان این دو کوه (صفا و مروه) به صورت یکی از بزرگترین اعمال حج که خداوند آن را بر بندگان با ایمان خویش واجب کرده است، درآمد و جایگاه ارزنده‌ای را در شریعت اسلامی پر کرد و دارای پیام‌هایی بزرگ و مفاهیمی بسیار گردید و اکنون تمامی حاجیان گام در جای گام او می‌نهند و سعی او را انجام می‌دهند و زحمت‌ها و رنج‌های بانویی را به یاد می‌آورند که به صحنهٔ تاریخ انسانی و دینی گام نهاد و این در حالی بود که او از آن صخره‌های سخت و صاف بالا می‌رفت و در آن گرمای سوزان خورشید و در میان شن‌های داغ و با آن اندوه و سوز دل که نسبت به کودکش داشت، دشواری‌های آن بیابان خشک و خالی از عناصر حیات را پشت سر می‌گذاشت، همان کودکی که تشنگی شدید، قلبش را می‌فشرد و او در آخرین لحظهٔ زندگی‌اش قرار گرفته بود.

هاجر نمی‌دانست که این تلاش‌ها، رنج‌ها، خستگی‌ها، نگرانی‌ها و بیم‌هایش روزی به عبادتی تبدیل خواهد شد که تمامی مسلمانان «مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» برای انجام آن عشق می‌ورزند و واجب و رکنی خواهد بود که اگر انجام





نشود، حج باطل خواهد شد.

پس تردیدی وجود ندارد که سعی هاجر در میان دو کوه صفا و مروه، در طی هفت شوط، یکی از اعمال فریضه حج و واجبات و ارکان آن، از دیدگاه تمامی مسلمانان است.

ارکان حج عبارتند از: نیت، احرام، وقوف در عرفه، و وقوف در مشعر، طواف و سعی. اگر کسی یکی از این ارکان را ترک کند، حج او باطل است. همچنین، سعی (میان صفا و مروه) یکی از ارکان عمره نیز می‌باشد، خواه عمره تمتع در حج باشد و خواه عمره مفرده. سعی یکی از ارکان چهارگانه عمره را تشکیل می‌دهد؛ نیت، احرام، طواف و سعی. حج و نیز دو عمره تمتع و عمره مفرده بر اثر ترک عمدی هر کدام از این ارکان - که سعی از جمله آنها است - باطل می‌شود. درباره دو وقوف (وقوف عرفه و وقوف مشعر) فقیهان سخنان مفصل دارند که جایز این جا نیست.

سعی، میراث بزرگ و مبارکی است که این بانوی شایسته، مؤمن به خدا، وفادار به شوهرش ابراهیم، پیامبر خدا و کسی که جاننش را برای پاسداری از فرزندش فدا می‌کند، برای ما به

ارث گذاشت.

سعی، نقشی بزرگ و میراث مبارکی است که دست غیب آن را ساخت. هاجر، بانوی نمونه، زن با ایمان، همسر شایسته و مادر فداکاری است که بر اثر اخلاص کامل به خدای تعالی، درک کرد که می‌باید قهرمان این نقش و صاحب این میراث باشد.

خداوند دانشمند امت، ابن عباس را رحمت کند که وقتی گروهی را دید که میان صفا و مروه طواف می‌کنند، گفت: «این، همان چیزی است که مادر شما، مادر اسماعیل، برایتان به ارث گذارد.»

روایت ابن عباس

... ابراهیم علیه السلام هاجر و فرزندش اسماعیل را که شیرخوار بود با خود آورد، تا این که او را در نزد بیت الحرام، در کنار درختی بالای زمزم که در بالاترین نقطه مسجد قرار داشت، رها کرد و در نزد آن دو، انبانی نهاد که خرما داشت و نیز مشک که در آن آب بود. سپس راه بازگشت در پیش گرفت. مادر اسماعیل از پی او آمد و گفت: ای ابراهیم، کجا می‌روی؟ آیا ما را در این

بیابان، که نه آدمیزاد در آن هست و نه چیزی، رها می‌کنی؟ این سخنش را چند بار تکرار کرد. لیکن ابراهیم به او توجه نمی‌کرد. هاجر گفت: آیا خداوند تو را به این کار مأمور کرده است؟ گفت: آری.

هاجر گفت: در این صورت، او ما را وانخواهد گذاشت. سپس بازگشت و ابراهیم روانه شد تا این‌که به «ثنیه» (گردنه‌ای در مکه) رسید؛ یعنی به مکانی که دیگر همسر و فرزندش او را نمی‌دیدند. رویش را به سمت خانه خدا کرد تا دعا کند و دستانش را (به سوی آسمان) گرفت و چنین گفت: «پروردگارا! من (یکی از) فرزندانم را در دره‌ای بی‌کشت، نزد خانه محترم تو، سکونت دادم» تا این‌که به این جمله رسید: «شاید که سپاسگزاری کنند».

مادر اسماعیل از آن آب می‌نوشید و به اسماعیل شیر می‌داد، تا این‌که آب مشک تمام شد، او و فرزندش تشنه ماندند. او به فرزندش می‌نگریست که چگونه (بر اثر تشنگی) در خود می‌پیچد - و یا: بر روی خاک می‌غلطد - برای این‌که او را در این حالت نبیند، به راه افتاد و دید که در زمین نزدیکترین کوه به او، صفا است. از این رو، بر بالای

آن ایستاد، سپس به آن دره نگاه کرد، تا شاید کسی را ببیند، لیکن هیچ کس را ندید و از صفا پایین آمد، تا این‌که به دره رسید، گوشه پیراهنش را جمع کرد، سپس به سان شخص خسته و رنج دیده، دوید و آنگاه دره را پشت سر گذاشت و به مروه آمد. پس بر بالای آن ایستاد و (به اطراف) نگریست تا شاید کسی را ببیند و هیچ کس را ندید و این کار را هفت بار انجام داد.

ابن عباس می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «همان، (هفت بار رفت و آمد میان صفا و مروه) سعی مردم میان آن دو است» زمانی که بالای مروه رفت، صدایی را شنید و گفت: ساکت باش! او به خودش خطاب می‌کرد. سپس با دقت گوش فرا داد و باز هم صدایی را شنید و گفت: اگر می‌توانی، به من کمک کن. ناگهان فرشته‌ای را در جایگاه زمزم دید که با بال خویش زمین را کند و کاوید، تا این‌که آب پیدا شد.

بنابراین، هاجر آب بندی ساخت و با دستانش جلو آب را می‌گرفت و برای سیراب کردن خویش آب را برمی‌داشت و پس از آن‌که آب برمی‌داشت، دوباره آب از زمین می‌جوشید.





ابن عباس گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «خدای مادر اسماعیل را رحمت کناد! ای کاش آب زمزم را رها می کرد» و یا این که فرمود: «اگر او از آن آب بر نمی داشت، چشمه ای بود جاری».

گفت: پس او از آن آب نوشید و به کودکش شیر داد و آن فرشته به او گفت: از تلف شدن مترس که این جا خانه خداست و این کودک و پدرش آن را بنا می کنند و خداوند خانواده او را تنها نخواهد گذاشت.

قرائت

برای این آیه، قرائت های چندی وجود دارد:

به عنوان مثال، عطا از ابن عباس روایت کرده است که او چنین قرائت کرد: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ إِلَّا يَطُوفَ بِهِمَا﴾. این قرائت، قرائت ابن مسعود است. نقل می کنند که همین قرائت در مصحف ابی ابن کعب است و از انس نیز چنین روایت می کنند و محمد بن سیرین، وابسته انس ابن مالک هم، قرائتش همین طور بوده است.

افزون بر این که قرائت مزبور، شاذ و نادر است، چند ایراد بر آن وارد شده

است که برخی از آنها از این قرارند:

۱- این قرائت، بر خلاف چیزی است که در قرآن کریم به اثبات رسیده است و انتقال از آنچه در قرآن ثابت شده، با قرائتی که اختلافی است و معلوم نیست صحیح باشد یا نه، درست نیست.

۲- عطا، فراوان به طور مرسل و بدون این که مستقیماً چیزی را از ابن عباس بشنود، از او نقل می کرد.

۳- روایت انس هم مضبوط نیست. بر فرض که این قرائت ثابت شود، در آن دو احتمال وجود دارد:

اول: «لا» زاید است، چنان که در آیه ۱۲ از سوره اعراف ﴿قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدًا﴾ نیز لا زاید می باشد.

همچنین، در سخن ابونجم، لا زاید است:

و ما ألوم البيض إلا تسخرا

لما رأين الشَّمَطَ القفندرا
در این صورت، بر فرض این که این احتمال درست باشد، هیچ تفاوتی میان دو قرائت وجود ندارد.

دوم: «لا» زاید نباشد و معنای آیه چنین باشد: برداشتن گناه از انجام چیز، به معنای برداشتن گناه از ترک آن است. بنابراین، معنای آیه، همان مخیر بودن

میان فعل و ترک است.

بر اساس این احتمال، دو قرائت با یکدیگر تفاوت دارند و تفاوت میان آنها چنین است: در قرائت نخست «أَنْ يَطْوَفَ» برداشته شدن گناه بر فعل مترتب است؛ یعنی بر سعی میان صفا و مروه. در حالی که برداشته شدن گناه در قرائت دوم بر ترک فعل مترتب می‌باشد.^۵

ما و آیه

به رغم این که مسلمانان در این باره وحدت نظریه دارند که: «سعی» یکی از واجبات فریضه حج و دو عمره است و به رغم این که در رکن بودن سعی اختلاف نظریه دارند، چنان که روایات شیعه و سنی و سیره گفتاری و رفتاری نبوی و نیز سخنان پیشوایان و عالمان این دو گروه، نشانگر آن است، آنان درباره خود آیه مزبور دچار اختلاف شده‌اند که آیا بر وجوب سعی دلالت دارد و یا این که نمی‌توان وجوب را از آن بهره گرفت. حتی برخی از علما آیه را دلیل بر عدم وجوب سعی قرار داده‌اند.

در این جا ما به دور از سیره و روایاتی که آنان بر وحدت نظریه دارند، خود آیه را که مورد اختلاف آنان است

بررسی می‌کنیم تا ببینیم که آیا آیه‌ای که در عمره قضا، در سال هفتم هجری نازل شد - این عمره با همین نام، نامیده شد؛ زیرا یکی از شرایط صلح حدیبیه در سال ششم هجری بود... - آیا شایستگی آن را دارد که برای وجوب و یا عدم وجوب سعی بدان استدلال شود یا خیر، و نهایت چیزی که این آیه بدان دلالت دارد، استحباب است و یا اصلاً بر هیچ یک از احکام تکلیفی دلالت ندارد؟

در این صورت، اختلاف در برداشت از این آیه است و این که آیا ظاهر آن بر وجوب سعی، که دیدگاه گروهی از مفسران و فقیهان شیعه و سنی است، دلالت دارد و یا این که بر آن دلالت ندارد، بلکه تنها بر استحباب و یا مباح بودن سعی دلالت می‌کند و این، نظرگاه برخی دیگر از فقیهان می‌باشد.

واژه «فَلَا جُنَاحَ...» محور اصلی این اختلاف در برداشت از آیه و مفهوم آن است. در حالی که برخی از علما، جمله: «وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا...» را دلیل دیگری بر اثبات عدم دلالت آیه بر وجوب سعی قرار داده و گفته‌اند: آنچه از آیه برداشت می‌شود، همان مخیر بودن (میان فعل و ترک) است.





پس، اکنون به طور خلاصه، به بررسی آیه کریمه می پردازیم که در موضوع خود، در قرآن کریم، بی نظیر است. آیه ای که به خاطر ردّ توهم آنان، مبنی بر این که: «سعی میان صفا و مروه ممنوع است!» آمده است؛ زیرا خداوند پس از آن که طواف خانه را در کتابش بیان کرده، از سعی یاد نکرده است، یا این که پاسخ به پرسش آنان درباره حکم کنونی سعی است؛ زیرا سعی در دوران جاهلیت از جمله اعمال حج بوده است، با این که برای دفع شبهه ای آمده که برای آنان عارض شده بوده است و یا به خاطر برداشتن مشکلی است که مسلمانان بر اثر وجود بت ها بر بالای صفا و مروه، گرفتار آن شده بودند.

به نظر می رسد که آیه باید در سه قسمت بررسی شود:

- ۱- «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»
- ۲- «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»
- ۳- «وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»

از طریق بررسی هر کدام از این قسمت ها به تنهایی و با کمک آنها،

معنای درست آیه به است می آید و مقصود آن روشن می شود و در نتیجه، آنچه که برخی از عالمان توهم کرده اند، از میان برداشته می شود و همچنین، افزون بر آنچه خود آیه آن را مدنظر دارد، یک سری امور و احکامی، بر این معنا مترتب می شود که از هدف آیه دور است.

در اینجا کوشش شده است که این بررسی آیه، از خود آیه در طی قسمت های سه گانه آن، استفاده شود. آنچه را که از مقطع دوم و سوم می توان بهره گرفت، همگی از فروع مقطع نخست و یا نتیجه این مقطع است. در بررسی تمامی این مقاطع، از اسباب نزول آیه که فضا و شرایط را حکایت می کند و نیز آنچه که در روایت و گفتارهای مفسران و فقیهان آمده است، کمک گرفتیم. لذا در آغاز به بیان اسباب نزول می پردازیم:

اسباب نزول

شناخت فضا و وضعیتی که آیه در آن نازل شد، وضعیّت زندگی، پرسش ها و شبهاتی که در آن زمان مطرح گردید، سر درگمی، دشواری و دو دلی که به

وجود آمد و دیگر مسائل را می‌توان از طریق بررسی اسباب نزول به دست آورد و بدیهی است این بررسی و پژوهش، ما را در فهمیدن مقصود آیه یاری می‌کند و نیز هرگونه شبهه و اشکالی را که در فهم آن پیش آید، بر طرف می‌سازد و در نتیجه، توهمی را که - برخی می‌گویند - ظاهر آیه ایجاد می‌کند، از میان برمی‌دارد و آن توهم این است: «سعی واجب نیست، نه حج بر آن بستگی دارد و نه عمره، بلکه سعی مباح است و حاجی و یا شخص به جای آورنده عمره، در انجام و یا ترک آن مختار است».

آری، اگر ما سبب نزول را بشناسیم، این شناخت، موجب شناخت ما نسبت به سبب و مقصود و معنای آیه می‌شود و یا این که دست کم ما را به شناخت آنها نزدیک می‌کند.

چندین سبب برای نزول آیه بیان شده است که ما آنها را به صورت زیر خلاصه می‌کنیم:

۱- تمام مردم به صفا و مروه طواف می‌کردند و زمانی که خداوند از طواف خانه یاد کرد و از صفا و مروه در قرآن نام نبرد، آنان گفتند: ما به صفا و مروه طواف می‌کردیم و خداوند فرمان طواف خانه

(کعبه) را فرو فرستاد و از صفا یاد نکرد. پس آیا اگر ما به صفا و مروه طواف کنیم، اشکالی دارد؟ و یا این که - همان‌گونه که از انصار نقل شده است: - ما تنها به طواف خانه مأمور شده‌ایم و نه به طواف میان صفا و مروه! لذا خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾.

۲- در فروع کافی، در حدیث حج پیامبر ﷺ از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

«مسلمانان گمان می‌کردند که سعی میان صفا و مروه، چیزی است که مشرکان آن را ساخته و پرداخته‌اند. از این رو، خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾. پیامبر ﷺ پس از آن که خانه را طواف کرد و دو رکعت نماز طواف را به جای آورد، این آیه را قرائت کرد: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...﴾ و فرمود: من به آنچه خداوند آغاز کرده است، آغاز می‌کنم. ۶

۳- سبب نزول آیه همان چیزی است که از انس بن مالک نقل شده که گفت: ما می‌دیدیم که صفا و مروه از کارهای دوران جاهلیت‌اند و زمانی که دوران اسلام شد، ما از آن دو خودداری





کردیم و لذا خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ...﴾.

نیز از انس نقل شده است: ما طواف میان صفا و مروه را دوست نمی داشتیم؛ زیرا این دو از شعائر قریش در دوران جاهلیت بودند و یا این که طواف ما میان این دو، از کارهای دوران جاهلیت بود و بدین سبب، ما آن را در دوران اسلام رها کردیم. بنابراین، خداوند این آیه را فرو فرستاد.

۴- از عایشه نقل شده که گفت: این آیه درباره انصار نازل شد. آنان مناة را زیارت می کردند و مناة در کنار «قُدید» بود و بر ایشان دشوار می نمود که میان صفا و مروه طواف کنند. زمانی که اسلام آمد، آنان در این باره از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند و خداوند این آیه را فرو فرستاد. نیز از عایشه نقل شده که گفت: این آیه درباره گروهی از انصار فرو فرستاده شد، آنان هرگاه می خواستند قربانی کنند برای مناة در دوران جاهلیت قربانی می کردند و بر ایشان روا نبود که میان صفا و مروه طواف کنند و زمانی که به همراه پیامبر خدا ﷺ به حج آمدند، این موضوع را با او یادآوری کردند. پس خداوند این آیه را نازل کرد.

۵- عمرو بن حبیش می گوید: از ابن عمر درباره این آیه پرسیدم. او گفت: به نزد ابن عباس برو و از او بپرس که او به آنچه خداوند بر محمد ﷺ فرو فرستاده، از همه داناتر است. پس من به نزد وی آمدم و از او پرسیدم. او گفت: بر روی صفا بتی بوده است به صورت مردی که به او «أساف» می گفتند و بر بالای مروه بتی بوده است به صورت زنی که او را «نائله» می خواندند. اهل کتاب می پنداشتند که این دو در کعبه زنا کردند و لذا خداوند آنها را به صورت دو سنگ در آورد. آن دو را بر بالای صفا و مروه نهادند، تا وسیله عبرت دیگران شود. لیکن وقتی که مدت آنها به درازا کشید، مردم به جای خدا به پرستش آنها پرداختند. مردم دوران جاهلیت، هرگاه میان صفا و مروه طواف می کردند، بر این دو بت دست می کشیدند. زمانی که اسلام آمد و بتها شکسته شد، مسلمانان به خاطر وجود بت پرستی، در گذشته، دوست نداشتند که میان این دو کوه طواف کنند. از این رو خداوند این آیه را فرو فرستاد.

۶- اما شدی گفته است: در دوران جاهلیت، شیاطین میان صفا و مروه در شب آواز می خواندند و میان آن دو،

خدایانی (بت‌هایی) بودند. زمانی که اسلام پیروز شد، مسلمانان گفتند: ای پیامبر خدا ﷺ، میان صفا و مروه طواف نمی‌کنیم؛ زیرا این کار شرک است و ما آن را در جاهلیت انجام می‌دادیم. بنابراین، خداوند این آیه را فرو فرستاد.^۷

۷- در بخاری از ابوبکر بن عبدالرحمن نقل کرده که گفت: این آیه درباره دو گروه نازل شده است: درباره کسانی که از طواف میان صفا و مروه در دوران جاهلیت خودداری می‌کردند و نیز کسانی که به طواف میان آن دو در دوران اسلام نمی‌پرداختند، آن‌هم به این دلیل که خداوند به طواف خانه فرمان داده و از صفا یادی به میان نیاورده است، تا این که خدا پس از یاد آوری طواف خانه، از صفا هم یاد کرد.^۸ (آنگاه این افراد به طواف صفا و مروه پرداختند).

فضای آیه

تردید نیست که آیه «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ...» بر حسب اسباب نزول، یا به خاطر پاسخ به یک پرسش، فرود آمده و یا به خاطر پاسخ به شبهات و اشکالاتی است که با نیت‌های راستین و انگیزه‌های اسلامی خالص، این جا و آن جا پراکنده

شده بود و یا با نیت‌ها و اهداف ناپاک. دشمنان تلاش می‌کردند که - بر طبق عبادت همیشگی خود - از این شبهات به نفع اغراض و نیرنگ‌های خویش بهره برداری کنند؛ اهدافی که حتی در درون صف اسلامی از آنها دست بر نمی‌داشتند تا اسلام را تضعیف کنند و یا دست کم میان پیروان آن تخم شک و تردید بپاشند.

این آیه، نخستین آیه‌ای نیست که به منظور حلّ یک مشکل بزرگ، که مسلمانان گرفتار آن هستند، نازل می‌شود. چه، قرآن کریم معمولاً به‌طور مستقیم به معالجه پدیده‌هایی می‌پردازد که ناگهانی به وجود می‌آید و یا این که پس از مقدمات، یا رویدادها و یا زمینه‌سازی قبلی از سوی منافقانی ظهور می‌کند که می‌خواهند امنیت این جامعه نوپا و سلامت اعتقاد و اندیشه او را به بازی بگیرند. برخی از این پدیده‌ها عبارتند از: تحول یافتن قبله و نقش یهودیان مدینه. آنچه در جنگ احد اتفاق افتاد، مباحله مردم نجران، حدیث افک و دیگر رویدادهایی که آیات قرآنی درباره آنها نازل شده است.

بر این اساس، آیه مزبور آمد تا





اشکالی را از میان بردارد، شبهه‌ای را رد کند و یک نوع احساس گناه و چندشی را که گروهی از مسلمانان گرفتار آن شده‌اند، برطرف سازد. چه هنگامی که بر تعدادی از صحابهٔ پیامبر ﷺ شبهه عرضه شد، آنان از سعی (میان صفا و مروه) خودداری کردند، هر چند اینان در آغاز از انگیزه‌های راستین ایمانی برخوردار بودند، لیکن اگر این شبهه بدون معالجهٔ قاطع رها می‌شد، توسعه می‌یافت و آثارش را بر اجتماع مسلمانان بر جای می‌گذاشت.

بهترین دلیل بر اثبات وجود این فضا، موضع قرآن است که در طی آیه‌ای بیان شده است و این آیه آمده است تا با نیرومندی بر اثبات این عمل (سعی صفا و مروه) پای فشارد، سپس احساس گناه را برطرف سازد و سرانجام، مسلمانان را تشویق کند که این عمل را بسیار انجام دهند تا هیچ ماده‌ای باقی نماند که دشمنان و افرادی که دل‌های بیمار دارند، از این ماده سوء استفاده کنند.

دربارهٔ این احساس گناه، سید قطب می‌گوید: این احساس گناه، ثمرهٔ آموزش بلند مدت و روشنی وجود ایمان در دل‌های آنان است. این روشنی،

مسلمانان را بر آن می‌داشت که از هر کاری که در دوران جاهلیت انجام می‌دادند، دوری کنند و در هراس باشند؛ زیرا آنان در این جهت به اندازه‌ای حساسیت داشتند که از هر چیزی که در جاهلیت رایج بود، می‌ترسیدند و بیم از آن داشتند که مبادا این چیز در اسلام حرام باشد و این امر، در مناسبت‌های فراوانی به منصفه ظهور رسید.

سپس سید قطب به سخنانش دربارهٔ انگیزه‌های این پدیده و نقش باور اسلامی و پیامبر ﷺ در آن، ادامه می‌دهد و می‌گوید:

مکتب جدید روح آنان را تکان داد و بر ژرفای آن نفوذ کرد و یک انقلاب روحی و احساسی کامل در آن پدید آورد تا آن‌جا که با بدبینی و حالت دوری گزیدن به گذشتهٔ خود در جاهلیت می‌نگریستند و احساس می‌کردند که از آن قسمت از زندگی‌شان کاملاً بریده‌اند و دیگر هرگز به سوی آن باز نخواهند گشت و آن قسمت به صورت قسمتی ناپاک و آلوده درآمده بود که از نزدیک شدن بدان خودداری می‌کردند.

اگر کسی سیرهٔ آخرین دورهٔ زندگی عرب را بررسی و جستجو کند، اثر این

عقیده شگفت آور را در آن دل‌ها به شدت احساس خواهد کرد. او احساس خواهد کرد که اندیشه آنان درباره زندگی کاملاً دگرگون شده است، تا آن‌جا که گویی پیامبر ﷺ این دل‌ها را برگرفته و چنان محکم تکانشان داده که تمامی رسوب‌های آنها را زدوده است و ذره‌های این دل‌ها و روان‌ها با شیوه‌ای جدید با یکدیگر ترکیب شده و بازگشته است؛ چنان‌که فشار و حرکت برق سیستم ترکیب اجزای اجسام را به گونه‌ای تغییر می‌دهد که بیشتر نبوده است.

آری، اسلام به معنای بریدن کامل از تمامی چیزهایی است که در جاهلیت بود و به معنای خودداری از هر امر دوران جاهلیت و دوری‌گزیدن از هر احساس و حرکتی است که نفس در دوران جاهلیت داشته است، تا آن‌جا که دل برای اندیشه جدید، با تمامی مقتضیات آن، خالص می‌شود. زمانی که این تغییر روحی حاصل شد، اسلام به تأیید شعائر نخستینی پرداخت که می‌خواست آنها را باقی بگذارد؛ یعنی شعائری که اشکالی در باقی ماندن آنها نمی‌دید. لیکن پس از آن‌که یکی از این شعائر را از ریشه جاهلی‌اش می‌برید، آن را به ریسمان

محکم اسلام پیوند می‌داد و لذا وقتی که یک مسلمان آن را انجام می‌داد، به عنوان یک شعار جاهلی انجام نمی‌داد، بلکه به عنوان یکی از شعائر اسلامی به‌جا می‌آورد که ریشه در اسلام دارد.

در این جا - سخنی همچنان از سید قطب است - نمونه‌ای از این شیوه تربیتی عمیق را می‌بینیم؛ چرا که قرآن سخنش را با بیان این‌که صفا و مروه از شعائر خداست، آغاز می‌کند: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...﴾.

از این رو، وقتی که طواف کننده‌ای میان صفا و مروه طواف می‌کند، در حقیقت یکی از شعائر خدا را به‌جا می‌آورد و هدف او از طواف میان این دو، تنها خداست و این طواف جدید، هیچ رابطه‌ای با طواف قدیم دوران جاهلیت ندارد و کار، تنها به خدا وابسته است، نه به آساف و نائله و دیگر بت‌های جاهلیت. به همین سبب، (برای طواف کننده مسلمان) نه دشواری وجود دارد و نه احساس گناه؛ زیرا این کار غیر از آن کار، و این گرایش، غیر از آن گرایش است.^۹

در این صورت، با خواند اسباب نزول که پیشتر بیان شد - به رغم این‌که





این اسباب مختلف با یکدیگر متضادند - پی می‌بریم که این آیه آمده است تا شبهه‌ای را که برای برخی از مسلمانان پیش آمده بود، دفع کند و آن این است که این شعار (طواف میان صفا و مروه) از شیوه درست اسلامی به دور است. از این رو، اگر به وقوع پیوندد، ادامه‌ای روشن از همان شرایط جاهلیت و بت پرستی خواهد بود و لذا این آیه، اندیشه مزبور را ریشه کن ساخت و تنها به همین مقدار بسنده نکرد، بلکه این عمل را در جایگاه عقیده اسلامی و شریعت مقدسش قرار داد و این که طواف مزبور بیرون از عقیده شریعت اسلامی نیست و یا چیزی نیست که عارضی باشد و هیچ‌گونه پایه شرعی و تاریخی نداشته باشد، بلکه یک عمل الهی و ابراهیمی است.

نیز این آیه این موضوع را در اذهان جا انداخت که خالی بودن این مکان از بت‌ها و حتی وجود این بت‌ها در آن مکان، هیچ‌زیانی به این فریضه و مشروع بودن آن نمی‌رساند و عبادت مادام که از ارتباط با خدا سرچشمه بگیرد و تنها برای خدا انجام شود و بر پایه‌ها و ضوابط شرعی استوار باشد، هیچ چیزی مانع پذیرفته شدن آن در پیشگاه خدا

نمی‌شود و صفای آن را هیچ چیزی دیگر کدر نمی‌سازد؛ خواه آن چیز بت باشد و خواه اموری دیگر.

وانگهی خودداری مسلمانان از سعی، زمانی اتفاق افتاد که بت‌ها را به کوه‌های صفا و مروه بازگردانند. چه، این بت‌ها به دستور پیامبر ﷺ برداشته شد، چنان‌که در روایتی آمده است: بت‌ها برداشته شد و آنان بنا به دلایلی از سعی به همراه پیامبر و مسلمانان خودداری کردند و زمانی که آن بت‌ها را دیدند، آن‌ها را بازگردانیدند و همین موضوع موجب شد که آنان از سعی خودداری کنند و صدای اعتراض و پرسش آنها بلند شود.

اگر این بت‌ها را در آغاز بر نمی‌داشتند، آنان از سعی میان صفا و مروه خودداری نمی‌کردند. بهترین دلیل برای اثبات این مدعا آن است که آنان همگی پیرامون کعبه طواف کردند و این، در حالی بود که بت‌ها پیرامون آن وجود داشتند و پیامبر ﷺ و مسلمانان هیچ حسابی برای این بت‌ها باز نکردند و هیچ اثری را بر آنها مترتب نساختند.

به اعتقاد ما، اگر این بت‌ها از پیرامون کعبه برداشته می‌شد و طواف پیامبر خدا ﷺ و مسلمانان صورت

می‌گرفت و گروهی از انجام این طواف خودداری می‌کردند و بت‌ها باز گردانیده می‌شد، عیناً همان مشکلی که در قضیه سعی پس از باز گردانیدن بت‌ها بر ایشان پیش آمد، در طواف کعبه هم پیش می‌آمد. این سخنان را بر اساس روایتی گفتیم که می‌گوید: سبب نزول این آیه باز گردانیدن بت‌ها پس از برداشتن آن‌ها بوده است و نیز بر طبق نظریه مشهور که باور داشت پیامبر خدا ﷺ پیرامون کعبه و بت‌های موجود در آن طواف کرد.

چکیده سخن: آیه نازل شد تا احساس گناه و یا اشتباهی را بر طرف سازد که گروهی از صحابه در آن زمان گرفتارش شده بودند. و موضع سالم و درستی را که باید بدان ملتزم باشند، بیان کرد.

آساف و نائله

وضعیت اعمال حج به سان وضعیت همه ادیان آسمانی است که از تحریف، دگرگون ساختن و لگه دار نمودن، سالم نمی‌ماند. چه، پس از آن‌که شرک سرایت کرد و خواست ساختمان وجودش را در متن جامعه بنیان نهد، آثار زشت آن بر جوانب مختلف زندگی و از آن بر اعمال حج نمایان شد؛ زیرا در

گوشه گوشه بیت الحرام، مرکز یگانه پرستی، نشانه‌ها و بت‌هایی نصب گردیدند. به عنوان نمونه، پیرامون کعبه بت‌هایی وجود داشتند و بر روی کوه صفا بتی قرار داشت به نام «اساف» و بر بالای مروه بتی دیگر بود به نام «نائله». تو گویی دست شرک و جهل، هر بقعه‌ای از بیت الحرام را آلوده و لگه‌دار ساخت تا این بت‌ها این شرک را که آنان پیشتر بدان اعتقاد داشتند به یادشان بیاورد و آنان را بدان وابسته سازد، در حالی که آنان طواف و سعی را که از اعمال ابراهیم علیه السلام است انجام می‌دهند؛ اعمالی که نشانه‌های توحید خالص ابراهیمی است که آلودگی‌های شرک و بت پرستی با آن در هم نیامیخته است.

وجود این دو بت - اگر نگوئیم در دوران جاهلیت پرستش می‌شدند، اما نزدیک بود که مورد پرستش قرار گیرند - دلیل روشن بر آن است که دست‌های این مردم، پاکیزگی این مکان‌ها و شعائر را به بازی می‌گرفتند.

تأملی کوتاه

برداشتن بت‌ها از پیرامون کعبه و جایگاه سعی، در ضمن شرایط صلح





حدیبیه نیامده است و اگر شما به تمامی منابع تاریخ و سیره بنگرید، چنین شرطی را نمی‌یابید. البته به استثنای آنچه صاحب تفسیر عیاشی گفته است؛ زیرا او روایتی را از امام صادق علیه السلام آورده و گفته است: از شرایط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در صلح حدیبیه) با مشرکان این بود که آنان بت‌ها را بردارند.

بنابراین، آیا معنای این عبارت: «از شرایط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با مشرکان» آن است که این شرط از شرایط صلح حدیبیه است و یا این که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله برای انجام عمره‌اش (به مکه) آمد، با قریش شرط کرد که بت‌ها را تنها از جایگاه سعی، یا هم از جایگاه سعی و هم از جایگاه طواف بردارند؟

پاسخ این پرسش روشن است و آن این‌که:

اولاً: تمامی منابع سیره و تاریخ، چنین شرطی را نیاورده و نگفته‌اند که این شرط از شرایط صلح حدیبیه بوده است. و اگر چنین شرطی وجود داشت، آشکار می‌شد. ثانیاً: مشرکان مکه درخواست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر ورود به کعبه را نپذیرفتند و یا آن را رد کردند؛ چرا که وقتی کسی را به نزد آنان فرستاد، تا به او

اجازه دهند که وارد کعبه شود، آنان گفتند: این موضوع از شرایط تو نبود؛ یعنی از شرایط صلح حدیبیه نبوده است و بدین سبب، او از ورود به کعبه خودداری کرد.

پیش از قضیه صلح، قریش مکرزبن حفص را همراه چند تن دیگر فرستادند و آنان در درّه یأجج با پیامبر صلی الله علیه و آله دیدار کردند. به آنان خبر رسیده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان سلاح‌هایشان را به‌طور کامل با خودشان آورده‌اند و لذا گفتند: ای محمد، به خدا سوگند که تو نه در خردسالی به خیانت شناخته شده‌ای و نه در بزرگسالی. آیا با سلاح بر ضد قوم خود وارد حرم می‌شوی، در حالی که شرط کرده بودی که جز با سلاح مسافر (شمشیرها در غلاف باشند) در نیایی؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما همین‌طور در خواهیم آمد.

از این رو، مکرز با شتاب به مکه بازگشت و به قریش گفت: محمد با سلاح وارد نمی‌شود و او به همان شرطی که با شما بسته، پای بند است.

از این جریان، کاملاً آشکار می‌شود که قریش با دقت مراقب بودند تا بندهای صلح حدیبیه کم و یا زیاد نشود و هر چیز

تازه‌ای را پس از آن رد می‌کردند. هر چند آنان این کار را از روی هراس و یمی که نسبت به این صلح داشتند، انجام می‌دادند و گرنه اخلاق پیامبر ﷺ چنین نبود که بر خلاف پیمان خویش عمل کند. سخن مکرز چقدر بزرگ و زیباست که گفت:

«ای محمد، تونه در خردسالی به خیانت شناخته شده‌ای و نه در بزرگسالی.»

بنابراین، مشرکان قریش درخواست پیامبر را (که می‌خواست وارد کعبه شود) نپذیرفتند و دلیلشان برای نپذیرفتن درخواست مزبور این بود که از شرایط صلح نیست. پس چه رسد به برداشتن بت‌ها؟ آیا اگر پیامبر ﷺ برداشتن بت‌ها را درخواست می‌کرد، آنان این درخواست را می‌پذیرفتند، با این که این کار نسبت به آنان یک کار بزرگ و خطرناک به شمار آمد و در ضمن شرایط صلح حدیبیه هم نام برده نشده بود؟

اگر بپذیریم که پیامبر خدا ﷺ برداشتن بت‌ها از جایگاه سعی را در خواست کرده است و نیز بپذیریم که قریش هم با آن موافقت کرده‌اند، پس چرا پیامبر ﷺ برداشتن بت‌ها را تنها از

جایگاه سعی درخواست کرد و نه از خانه، در حالی که پیرامون کعبه را بت‌ها احاطه کرده بود و نیز طواف از لحاظ احکام و آداب، مهم‌تر از سعی است؟

وانگهی، آیا پستی و پلیدی بت‌های پیرامون کعبه کمتر از بت‌های صفا و مروه بوده است که پیامبر ﷺ برداشتن این یکی را درخواست می‌کند و از آن دیگری چشم می‌پوشد؟

مگر آن‌که بگوییم: هدف پیامبر ﷺ از شرط برداشتن بت‌ها، مطلق بت‌هاست؛ چه بت‌هایی که بر بالای صفا و مروه قرار دارند و چه بت‌هایی که پیرامون کعبه هستند و این، همان چیزی است که عبارت: «بت‌ها را بردارید» آن را تأیید می‌کند.

از روایت عیاشی نیز، که پیشتر بیان شد، نمی‌توان استفاده کرد که برداشتن بت‌ها، از شرایط صلح حدیبیه است - و این، دیدگاه برخی از مفسران است - بلکه این شرط، پس از صلح حدیبیه و در عمرة القضاء به وقوع پیوسته است. به منظور دفع اشکالاتی که در ذهن خطوط می‌کند - و شاید اشکالات دیگری هم باشد که بر روایت برداشتن بت‌ها و بازگرداندن آنها مرتب است و این‌که





بازگردانیدن این بت‌ها سبب احساس گناهی بوده که برخی از مسلمانان دچار آن شده بودند و در نتیجه، همین بازگردانیدن بت‌ها سبب نزول آیه بوده است - می‌توان به یکی دیگر از اسباب نزول آیه مورد بحث عمل کرد. از جمله این اسباب نزول، روایتی است که از سوی هر دو گروه به عنوان سبب آیه یاد می‌شود:

در فروع کافی در حدیث حج پیامبر صلی الله علیه و آله از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: مسلمانان گمان می‌کردند که سعی میان صفا و مروه، ساخته و پرداخته مشرکان است. از این رو، خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...﴾. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن که پیرامون خانه طواف کرد و دو رکعت نماز طواف را به جای آورد، این آیه را قرائت کرد: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...﴾ و فرمود: از همان چیزی آغاز می‌کنم که خداوند آغاز کرده است.^{۱۰}

پیش از آن که روایات اهل سنت و اخبار آنان و سپس دیدگاه‌های فقیهان و مفسرانشان درباره آیه مزبور و مقصود آن را بیان کنیم، به بیان توهمی که به

وجود آمده است، می‌پردازیم. خلاصه این توهم چنین است: ظاهر آیه این توهم را به وجود می‌آورد که سعی میان صفا و مروه از امور مباح است و لذا کسی بخواهد سعی می‌کند و کسی بخواهد، سعی نمی‌کند: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ﴾؛ «گناهی بر او نیست.» در نتیجه این دیدگاه، فریضه حج و دو عمره، همگی بدون انجام سعی میان این دو کوه صحیح خواهد بود.

بر این اساس، صورت آیه، و جوب سعی را به عنوان یک عمل نفی می‌کند و این، دیدگاهی است که یکی از فقیهان هفتگانه و یا چهارگانه مدینه به نام عروه ابن زبیرین اسماء بنت ابی بکر که از جمله تابعان است، آن را برگزیده است (۲۳ - ۹۱ ه.ق.).

پسر عروه نقل کرده است که پدرش، از خاله‌اش، ام المؤمنین عایشه پرسید: آیا این سخن خدا را دیدی: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾؟ او آنگاه چنین سوگند یاد کرد که: به خدا سوگند بر هیچ کس گناهی نیست و یا چنین سوگند یاد کرد: به باور من، اگر کسی میان صفا و مروه طواف نکند،

چیزی بر او نیست و من هیچ باکی ندارم از این که میان آن دو طواف نکنم. لذا عایشه در پاسخ او چنین گفت:

سخن بدی گفתי، ای خواهر زاده. چه، معنای این آیه اگر آنگونه باشد که تو تاویل کردی، طواف نکردن میان صفا و مروه هیچ گناهی نداشت، لیکن آیه مزبور درباره انصار نازل شد که پیش از مسلمان شدن، برای بت مناة، که در «مشلل» پرستش می کردند، هلهله و شادمانی می نمودند و کسی که برای این بت شادمانی کرده بود، از طواف میان صفا و مروه احساس گناه می کرد. زمانی که اینان اسلام آوردند، در این باره از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند و گفتند: ای پیامبر خدا، ما از طواف میان صفا و مروه، احساس گناه می کنیم و لذا خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ...﴾^{۱۱}

پیدا است که این توهم، آن طور که آنها آن را نام می گذارند، به عروه اختصاص نداشته است، بلکه افرادی دیگر هم بوده اند که این توهم در ذهنشان خطور کرده بود. به عنوان نمونه، ترمذی از عاصم بن سلیمان احول روایت کرده است که گفت: از انس بن مالک

در باره صفا و مروه پرسیدم. او گفت: این دو از شعائر جاهلیت بودند، زمانی که اسلام آمد، ما از آنها خودداری کردیم و بدین سبب، خداوند فرو فرستاد: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾.

برخی عدم وجوب سعی را به قرائت برخی از صحابه و تابعین اسناد داده اند؛ زیرا آنان چنین قرائت کرده اند: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾.

از ابو عاصم - چنان که طبری آن را آورده - نقل شده است که گفت: جریج برای ما حدیث کرد و گفت: عطا گفت: اگر حاجی پس از رمی جمره عقبه، خانه را طواف کند و سعی نکند و با همسرش آمیزش نماید، چیزی بر او نیست: نه در حج و نه در عمره؛ زیرا خداوند - چنان که در مصحف ابن مسعود آمده - چنین می گوید: ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾.

جریج گفت: من دوباره به عطا گفتم: این حاجی (که سعی نکرده) سنت پیامبر را ترک کرده است. او گفت: مگر نمی شنوی که خدا می گوید: ﴿فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا...﴾ بنابراین، خداوند از این که گناهی بر عهده او بگذارد، خودداری کرده است! او واژه «تطوع» را به معنای





«تَبْرَحَ» گرفته است.

نظیر این روایت از مجاهد نقل شده که گفت: کسی که میان این دو طواف نکند احساس گناه نمی‌کند؛ یعنی گناهی را مرتکب نشده است، زیرا طواف میان آنها واجب نیست. نیز از عطاء، از عبدالله ابن زبیر نقل شده که گفت: سعی صفا و مروه مستحب است.^{۱۲}

«فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» گفته است: طواف میان این دو مستحب است. «مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» گفته است: این حدیث، حسن و صحیح است.^{۱۳}

از سفیان بن عاصم احول روایت کرده که گفت: از انس شنیدم که گفت: طواف میان آن دو مستحب است.

ابوحنیفه برای رکن نبودن این عمل (سعی میان صفا و مروه) دلیل آورده و برای اثبات وجوب آن، به دلایل خارج از قرآن بسنده کرده است؛ زیرا از دیدگاه او، آیه مورد بحث بر وجوب سعی دلالت ندارد، تا چه رسد که بر رکن بودن آن دلالت داشته باشد.

چنان‌که رازی در تفسیرش نقل کرده، ابوحنیفه برای رکن نبودن سعی به دو دلیل استدلال کرده است:

الف: به آیه: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ...»، و گفته است: چنین عبارتی درباره واجبات گفته نمی‌شود. خدا بر رکن نبودن سعی تأکید کرده؛ زیرا فرموده است: «مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا...» پس بیان کرده که سعی مستحب است، نه واجب.

ب: به سخن پیامبر ﷺ که: «حج عرفه است و هرکس عرفه را درک کند، حج او انجام شده است.»

رازی این دیدگاه حنیفه را رد می‌کند و ما در این جا تنها به پاسخ او از دلیل نخست که مورد بحث ماست، بسنده می‌کنیم. او می‌گوید: از دلیل نخست می‌توان چند پاسخ داد:

۱ - گفتیم که سخن خداوند: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ» تنها نشان دهنده آن است که اگر کسی سعی را انجام دهد، گناهی نکرده است و این امر، قدر مشترک میان واجب و غیر واجب است و لذا این عبارت، بر نفی وجوب دلالت نمی‌کند. سپس رازی وجوب سعی را به وسیله آیه دیگر ثابت می‌کند؛ چرا که می‌گوید:

این آیه هم، بر نفی وجوب دلالت ندارد: «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ» قصر (شکسته

خواندن نماز) از نظرگاه معاویه واجب است، با این که در این آیه آمده است: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ﴾ بنابراین، در مسأله سعی نیز چنین است که عبارت ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ﴾ بر نفی وجود دلالت ندارد.

۲- خداوند گناه را از طواف صفا و مروه برداشته، نه از طواف میان آن دو، در حالی که از دیدگاه ما اولی واجب نیست و دومی واجب است.

۳- ابن عباس گفته است: بر روی صفا بتی و بر روی مروه بتی بود. مردم دوران جاهلیت پیرامون آن‌ها طواف می‌کردند و به آنها دست می‌کشیدند. زمانی که اسلام آمد، مسلمانان به خاطر وجود این دو بت، دوست نداشتند که میان صفا و مروه طواف کنند و لذا خداوند این آیه را فرو فرستاد.

وقتی با این سخنان آشنا شدی، می‌گوییم: مباح بودن، به وجود آن دو بت در حال طواف انصراف دارد، نه به خود طواف. رازی برای این موضوع، مثالی می‌زند و می‌گوید: اگر نجاست اندکی، از دیدگاه شما و یا خون کک، از دیدگاه ما در لباس باشد و گفته شود: «لا جناح عليك أن تصلی فیه» باکی بر تو نیست که در این لباس نماز بگزاری. در

این جا با ک نداشتن، به جایگاه نجاست انصراف دارد، نه به خود نماز.

۴- از عروه روایت شده است که به عایشه گفت: من بر این نظریه هستم که اگر میان صفا و مروه طواف نکنم، گناهی بر من نیست.

عایشه گفت: سخن بدی گفتی. اگر چنین می‌بود، هر آینه خداوند می‌فرمود: «أَنْ لَا يَطُوفَ بِهِمَا» و سپس آنچه را که درباره آن دو بت پیشتر بیان شد، حکایت کرد.

در این جا رازی تعلیقه‌ای دارد و می‌گوید: تفسیر عایشه بر تفسیر تابعین رجحان دارد. اگر کسی به قرائت ابن مسعود: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ بر ضد رازی استدلال کند و بگوید: این قرائت، نظرگاه عروه را تأیید می‌کند، با توجه به این که آیات دیگری نیز هست که با قرائت ابن مسعود هماهنگ است، نظیر این سخن خداوند: ﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضَلُّوا﴾ که به معنای «أَنْ لَا تَضَلُّوا» است و نیز همانند این سخن او: ﴿أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ که به معنای «أَنْ لَا تَقُولُوا» است.

رازی از این اشکال، چنین پاسخ می‌دهد: قرائت شاذ در قرآن معتبر





نیست؛ زیرا درست دانستن این قرائت، به متواتر بودن قرآن زیان می‌رساند.

رازی سخنانش را سرانجام، در بند زیر خلاصه می‌کند.

۵- سخن خدا: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ﴾ نه بر واجب اطلاق می‌شود و نه بر مستحب، در حالی که در استحبابِ سعی، هیچ تردیدی وجود ندارد. بنابراین، به ظاهر این آیه نباید عمل کرد، بلکه می‌باید ره‌ایش نمود.

رازی در ردّ کسی که (برای عدم وجوب سعی) به سخن خدا: ﴿وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا﴾ استدلال می‌کند و می‌گوید: سعی میان این دو کوه مستحب است و نه واجب و این، همان دیدگاه ابوحنیفه و پیش از او - چنان که روایت شده - دیدگاه ابن عباس، انس بن مالک و ابن سیرین است، می‌گوید: اما چنگ زدن به سخن خدا: ﴿فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا...﴾ ضعیف است؛ زیرا این سخن اولاً: اقتضا دارد که مراد از تطوُّع و استحباب، طواف یاد شده باشد و حتی ممکن است مقصود از آن چیزی دیگر باشد.

رازی برای درستی این دیدگاه خود، به آیه‌ای دیگر استدلال می‌کند و می‌گوید: خداوند فرموده است: ﴿وَ عَلٰی

الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ﴾ سپس گفته است: ﴿فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾ خداوند دادن طعام را بر آنان واجب کرده و سپس فرموده است: بر آنان مستحب است که به کار نیک داوطلبانه اقدام کنند و معنای این سخن آن است که هر کس داوطلبانه بیشتر به مسکین اطعام کند، بهتر است.

همچنین، در این جا احتمال دارد که این داوطلبانه بودن (تطوع) به چیز دیگری انصراف داشته باشد، به دو صورت:

اول: شخص حاجی به تعداد طواف بیفزاید و بیش از طواف واجب، طواف کند نظیر این که هشت بار و یا بیشتر طواف کند.

دوم: پس از انجام حج و عمره واجب، بار دیگر به انجام حج و عمره مستحبی پردازد، تا آن جا که صفا و مروه را از روی استحباب انجام دهد.^{۱۴}

اما آلوسی در تفسیر روح المعانی می‌گوید: زمانی که اسلام آمد و بت‌ها شکسته شد مسلمانان بر اثر وجود دو بت، نمی‌خواستند میان صفا و مروه طواف کنند. بنابراین، خداوند این آیه را فرو فرستاد. از این سخن، پاسخ توهمی به

دست می‌آید که می‌گوید: پس از آن که ثابت شد صفا و مروه از شعائر خدا هستند، دیگر هیچ فایده‌ای در نفی گناه (فَلَا جُنَاحَ) وجود ندارد و حتی میان صفا و مروه (از لحاظ حکم) هیچ ملازمی نیست؛ زیرا پایین‌ترین رتبه اولی استحباب و پایین‌ترین رتبه دومی، اباحه است. بر مشروع بودن طواف میان صفا و مروه در حج و عمره، اتفاق نظریه وجود دارد؛ زیرا جمله ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ﴾ یقیناً بر آن دلالت می‌کند، لیکن در وجوب این طواف اختلاف است.

از این رو، احمد روایت کرده که آن مستحب است و انس، ابن عباس و ابن زبیر هم همین نظریه را دارند؛ زیرا نفی گناه (فَلَا جُنَاحَ) نشانگر روا بودن این عمل است و آنچه از این عبارت، به ذهن می‌آید، عدم وجوب است، چنان‌که سخن خداوند: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَزَاَجَعَا﴾ بر عدم وجوب دلالت دارد.

همچنین به اتفاق آرای همه مسلمانان، (سعی صفا و مروه) مباح نیست؛ چرا که خداوند می‌گوید: ﴿مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ پس مستحب است.

آنگاه، آلوسی در صدد تضعیف نظریه استحباب برآمده و گفته است: نفی

گناه هر چند بر روا بودن که به معنای عدم لزوم است دلالت دارد، لیکن با وجوب هم در یک جا فراهم می‌آید و لذا نه آن دفع می‌کند و نه نفی و شاید هم در این جا بر وجوب دلالت کند چنان‌که در آیه:

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ بر وجوب دلالت می‌کند. شاید این سخن خداوند ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ﴾ نظیر سخنی باشد که در مثل به کسی که نماز ظهر بر عهده اوست گفته می‌شود. این شخص گمان می‌کند که خواندن نماز ظهر در هنگام غروب روا نیست و لذا در این باره از کسی می‌پرسد و او در پاسخ وی می‌گوید: «لا جناح عليك ان صليتها في هذا الوقت»؛ یعنی اگر در این وقت نماز ظهر را بخوانی، گناهی بر تو نیست. این پاسخ، درست است و نفی وجوب نماز ظهر را هم اقتضا ندارد.^{۱۵}

بیضاوی در تفسیرش بیان کرده که مشروعیت سعی در حج و عمره، اجتماعی است و تنها اختلاف بر سر وجوب آن است و لذا احمد گفته است: سعی مستحب است انس و ابن عباس هم همین دیدگاه را برگزیده‌اند. چه، خداوند می‌گوید: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ...﴾ و از این جمله، مخیر بودن میان ترک و فعل





استفاده می‌شود. سپس بیضاوی می‌افزاید: این دیدگاه ضعیف است؛ زیرا نفی گناه بر جواز دلالت دارد که در ضمن، معنای وجوب هم هست و با آن تضاد ندارد.^{۱۶}

سخن محققانه درباره این مسأله، چنانکه ابن عربی می‌گوید: این است که وقتی کسی می‌گوید: «لا جناح علیک أن لا تفعل»، به معنای مباح بودن فعل است. زمانی که عروه سخن خداوند ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ را شنید، گفت: این سخن خدا دلیل بر آن است که طواف جایز است، سپس دید که شریعت اسلام به‌طور کلی ترک طواف را روا نمی‌داند و لذا او خواست میان این دو متضاد گرد آورد.

عایشه به او گفت: سخن خداوند: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ دلیل بر ترک طواف (میان صفا و مروه) نیست و تنها در صورتی می‌توانست دلیل بر ترک باشد که به این صورت می‌بود: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَطَّوَّفَ بِهِمَا».

بنابراین، آیه برای مباح ساختن ترک طواف نیامده و هیچ دلیلی بر روا بودن ترک، در آن دیده نمی‌شود و تنها

برای این منظور آمده است که طواف را برای کسی که به خاطر انجام آن در جاهلیت، احساس گناه می‌کرده و یا برای کسی که در جاهلیت، به خاطر وجود بت‌ها در آن به طواف می‌پرداخته است، مباح سازد. بنابراین، خداوند به این‌گونه افراد اعلام می‌کند که طواف، در صورتی که شخص طواف‌کننده هدف باطلی نداشته باشد، مانعی ندارد.^{۱۷}

ابن قدامه می‌گوید: سخن عایشه در این باره که «سعی رکن است»، با سخن آن عده از صحابه که با وی مخالفت کرده‌اند، در تضاد است.^{۱۸} صاحب تفسیر «التحریر و التنبؤ» می‌نویسد:

نفی گناه از کسی که میان صفا و مروه طواف می‌کند، تنها نشان دهنده آن است که طواف حرام نیست و به همین سبب، مباح، مستحب، واجب و رکن را در برمی‌گیرد؛ زیرا مجاز بودن به همه موارد یاد شده صدق می‌کند، لذا برای اثبات حکم طواف (میان صفا و مروه) نیاز به دلیلی دیگر است و به همین سبب، عایشه به عروه گفت: اگر مسأله آن‌گونه بود که تو می‌گویی، همانا خداوند می‌فرمود: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَطَّوَّفَ بِهِمَا».

بررسی آیه:

در پیشگاه خودش را آشکار سازد.

در عین حال، که آیه تأکید می‌کند سعی میان صفا و مروه از زمره اعمال است - و این معنا از «إِنَّ» که برای تأکید است، استفاده می‌شود - هرگونه تردید نسبت به یکی از اعمال بودن آن و هر گونه انکار مشروعیت آن را نیز نفی می‌کند؛ زیرا چنان‌که پیشتر گفتیم: یکی از وظایف حرف «إِنَّ» نفی است. این جمله، هر چند آشکارا امر نیست و خبر است، لیکن در حکم امر می‌باشد.

طبری در تفسیر این آیه می‌گوید: هر چند ظاهر آن خبر است، لیکن مقصود آن امر است.^{۱۹}

بر این اساس، تأکید به وسیله حرف «إِنَّ» آمده است تا جدال‌هایی را که رویدادها، ایرادها و شبهات مربوط به مسأله سعی میان این دو کوه (صفا و مروه) بر آن مترتب شده، از میان بردارد. حال این شبهات یا به خاطر وجود دو بت (أساف و نائله) باشد و یا به خاطر یکی از سبب‌هایی که ما آنها را در بحث «اسباب نزول» بیان کردیم.

خداوند این آیه قرآن را فرو فرستاد تا به وسیله آن، ییمی را که دل‌های برخی از افراد را فرا گرفته و اختلاف پیرامون

پس از بیان آنچه گفتیم، به بررسی آیه در طی قسمت‌های سه گانه آن می‌پردازیم:

قسمت نخست: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ».

اعراب:

«إِنَّ»، از حروف مشبّهة بالفعل و برای تأکید نسبت است و حتی در افاده تأکید از «لام» نیرومندتر است. تأکید تنها وظیفهٔ إِنَّ نیست، بلکه افزون بر آن، برای نفی انکار و تردید و نیز تقریر و تحقیق آورده می‌شود.

«الصَّفَا»، اسم‌ان «وَالْمَرْوَةَ»، عطف بر الصفا و «مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» خبر آن است. ابو البقاء گفته است: در این کلام، مضاف حذف شده و تقدیر آن چنین است: «طواف الصفا و یا سعی الصفا».

این قسمت از آیه که با «إِنَّ» تأکید کننده آغاز شده، تأکید می‌کند که هر کدام از صفا و مروه و یا طواف صفا و مروه از شعائر خداوند است که همچنان در نزد او ثابت و محبوب می‌باشد؛ زیرا خداوند شعائر را به خود اضافه کرده است تا از این طریق، عظمت و منزلت آن





مشروعیت سعی را از میان ببرد و اجازه ندهد که این اختلاف در میان جامعه اسلامی ریشه‌دار شود و نیز ثابت کند که سعی میان این دو کوه، یک فرمان الهی و عملی ربّانی است و نیز از اعمال فریضه حج و عمره می‌باشد. در نتیجه، این آیه آمده است تا پاسخی باشد برای هرکسی که از انجام این عمل خودداری می‌کرده و یا این که درباره آن تردید داشته است؛ زیرا گمان می‌کرده که آن از شعائر دوران جاهلیت است. این آیه تمامی پندارهای آن گروه را نفی کرد و با قاطعیت گفت:

﴿إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾.

در نتیجه، سعی میان کوه صفا و کوه مروه، امری است که به ناچار انجام شود؛ زیرا از شعائر خدا و اعمال ابراهیم است که، همان اعمال فریضه حج و عمره است و این دو، تنها زمانی کامل می‌شوند که تمامی اجزای آنها بدون کم و کاست انجام شود و نمی‌توان عملی را کامل دانست، مگر زمانی که تمامی قسمت‌ها و اجزایی که این عمل از آنها تشکیل می‌یابد، انجام گیرد.

قسمت دوم: ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾.

این قسمت فرع بر قسمت نخست

است و کامل‌کننده همان چیزی است که آن قسمت بر آن تأکید می‌کرد. این عمل از اعمال حج و عمره است و هرگونه پندار و یا ادعایی را که بر خلاف این سخن باشد نفی می‌کند، تا آن احساس گناه و باور آنان را مبنی بر این که سعی آنان در میان این دو کوه گناه است، از بین ببرد و نیز در ضمن، تمامی اسبابی را که بیشتر بیان شد نفی کند و این که این اسباب و عوامل، خواه به تنهایی و خواه به صورت جمعی، شایستگی ندارد که این شعار مقدس را به تعطیلی بکشاند و یا حتی موجب درنگ و تردید درباره آن شود و یا آن را به تأخیر اندازد. چه، این قسمت، تمامی موانع را برمی‌دارد و به تمامی اسبابی که آنان می‌پنداشتند که موجب این‌گونه تردیدها و یا خودداری از انجام این عمل می‌شود، پایان می‌دهد. از این رو، این قسمت آمد تا با شتاب و قاطعیت بیان کند که همین عملی که گروهی آن را دوست ندارند و این تصور بر ایشان پیش آمده است که عمل مزبور، دوری از حق و انحراف از راه صواب است، این تصور هیچ اساس و پایه‌ای ندارد و صرفاً هوای نفس است و حتی این قسمت، به‌طور ضمنی، آنان را

تشویق می‌کند که آن را انجام دهند.

وانگهی، احساس گناه و یا گناهی که آیه آن را «جناح» نامیده است، بدین منظور آمده است که حالت برخی از آن مردم را برای ما حکایت کند و آیه هم با این هدف نازل شد که دل‌ها را از این حالت نگهدارد و آن را از این دل‌ها دفع کند و بدین سبب نازل نشد که اصل و جوب سعی را مورد بحث و بررسی قرار دهد؛ زیرا در اصل و جوب سعی میان صفا و مروه، هیچ‌گونه ابهامی وجود ندارد و اگر هم اندکی ابهام داشت، قسم نخست آیه آن را بر طرف ساخت و بر وجود و ثبات سعی تأکید کرد و عبارت «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ» تنها بدین منظور آمد که آن حالت احساس گناهی را که آن گروه گرفتارش شده بود، بر طرف سازد و بیان کند که هیچ گناهی بر شما نیست و شما یکی از واجبات و اعمال حج و عمره را انجام می‌دهید و وجود دوبت و یا عواملی دیگر که موجب احساس گناه می‌شود، هیچ زیانی بر این عمل نمی‌رساند. البته، مادام که نیت‌های شما درست و خالص باشد و هدفان از انجام آن، تنها نزدیک شدن به خدا باشد، نه چیز دیگر.

طبری گوید: اگر کسی بگوید: دلیل

آوردن این سخن: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ...» چیست؟ در حالی که شما پیشتر گفتید: سخن خداوند: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ...» هرچند در ظاهر خبر است، لیکن در معنا، امر به طواف میان آن دو کوه می‌باشد. بنابراین، چگونه این جمله، امر به طواف است، در حالی که پس از آن می‌گویید: «فَلَا جُنَاحَ...»؟ امر به طواف میان صفا و مروه و روا بودن طواف میان آن دو، با یکدیگر جمع نمی‌شود.

در پاسخ این پرسش باید گفت: وقتی که پیامبر ﷺ عمره القضا را انجام داد، گروهی از مسلمانان که در دوران جاهلیت میان صفا و مروه طواف می‌کردند، دچار هراس شدند و گویی احساس گناه می‌کردند. لذا عبارت «فَلَا جُنَاحَ...» آمد تا برداشت و تفسیر آنان را تصحیح کند؛ زیرا آنان می‌پرسیدند: آیا سعی درست است یا نه و آیا در آن گناه هست و یا گناهی نیست؟^{۲۰}

از این رو، این قسمت درباره اصل سعی سخن نمی‌گوید. چه، سعی یک عمل ثابت و واجب است که هیچ تردیدی در آن وجود ندارد و یکی از شعائر مقدس ابراهیم در حج و عمره می‌باشد. بنابراین امکان ندارد که درباره آن به





جدال پرداخت و یا در وجوب آن به عنوان جزو مهمی از اعمال، خدشه وارد ساخت، تا چه رسد به این که آن را لغو، یا انکار و یا تعطیل کرد. قسمت نخست در این باره بسیار روشن و گویاست. تمامی سخن، چنان است که گفته می شود: «گناهی بر تو نیست، اگر نماز بخوانی، در حالی که جامه سیاهی بر تن داشته باشی.» در این جا - چنان که می دانید - درباره اصل نماز و وجوب آن، هیچ گونه ایراد و تردیدی نیست و تمام سخن تنها در این باره است که اگر بالباس سیاه نماز بگزاری، هیچ گناهی بر تو نیست. وانگهی «سعی» یک عمل دیرینه است همچون طواف، به عنوان مثال، وقتی ابراهیم علیه السلام پایه های خانه را بالا برد و فرزندش اسماعیل او را همراهی می کرد و مردم را به حج فرا خواند و اعمال آن را انجام داد، یکی از این اعمال، سعی میان دو کوه صفا و مروه بود و اما وجود آساف و نائله (دو بت) وجود عارضی بود که به ناچار روزی از میان می رفت. این وجود، هیچ گونه مانعی برای پاکیزگی و تقدس این عمل نبود و موجب تعطیل شدن آن نمی شد و آیا وجود بت ها که فراوان هم بودند، باعث

به تعطیل کشیدن طواف بت الحرام می شد؟ (که باعث تعطیل شدن سعی میان صفا و مروه شود؟).

به علاوه، اگر سعی مباح و یا مستحب بود - چنان که برخی گفته اند - پس چرا این آیه این قدر با شتاب نازل شد؟ و نیز اگر سعی از مرحله استحباب و اباحه فراتر نمی رود، این همه تأکید و پافشاری و نفی پندار همه کسانی که منکر عمل سعی بودند و یا از انجام آن احساس گناه می کردند؛ (در قسمت نخست آیه)، و نفی هرگونه احساس گناه و یا اشکال (در قسمت دوم آیه) برای چیست؟ افزون بر آنچه گفته آمد، عبارت: «فَلَا جُنَاحَ...» در قرآن کریم، همیشه به معنای نفی وجوب نیست و چنین نیست که بگوییم: در امور واجب، این عبارت را به کار نمی برند و در نتیجه، معنایش آن است که امر به خود مکلف واگذار شده؛ می خواهد آن را انجام دهد و می خواهد ترکش کند. چه، اگر چنین بود، چگونه می توانستیم از آیه «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحُ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ» استفاده و وجوب قصر و شکسته شدن نماز را بکنیم. در حالی که روایات اهل بیت علیهم السلام و نظریه تمامی فقیهان اهل بیت، نشان دهنده

و جوب قصر است و حتی ابوحنیفه نیز از این آیه استفاده و جوب کرده و قصر از دیدگاه او واجب است و فقیهان اهل سنت نیز همین دیدگاه را برگزیده‌اند.

با روایات اهل بیت علیهم‌السلام

از امام صادق علیه‌السلام در حدیث قصر نماز نقل شده است که فرمود: آیا خداوند فرمود: «إِنَّ الصَّغَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»؟ آیا نمی‌بینید که طواف میان صفا و مروه واجب و فرض است؛ زیرا خداوند آن را در کتابش یاد کرده و پیامبرش آن را به جای آورده است؟ در روایت دیگر، از امام صادق علیه‌السلام درباره سعی میان صفا و مروه پرسیدند که آیا واجب است و یا مستحب؟ امام علیه‌السلام فرمود: واجب است.

(پرسش کننده گوید: گفتیم: آیا خداوند نگفته است: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»؟ امام فرمود: این آیه در عمرة القضاء بوده است. چه، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر مشرکان شرط کرد که بت‌ها را از صفا و مروه بردارند. بنابراین، مردی چنین وانمود کرد که سعی را ترک کرده است، تا این که مدتی سپری شد و بت‌ها را برگردانیدند. آنان به نزد

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، فلانی میان صفا و مروه سعی نکرد، در حالی که بت‌ها را باز گردانیده‌اند و لذا خداوند این آیه را فرو فرستاد: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا». مقصود آن است که به رغم وجود بت‌ها، هیچ گناهی بر او نیست که سعی را انجام دهد.

از زراره و محمدبن مسلم نقل شده که گفتند: به ابو جعفر علیه‌السلام گفتیم: درباره نماز در سفر چه می‌فرمایید: چگونه و چند رکعت است؟

امام فرمود: خداوند می‌فرماید: «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحُ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» از این رو، قصر در سفر واجب شد، همان‌گونه که تمام در حضر واجب است.

آنها گفتند: به امام گفتیم: خداوند گفته است: «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحُ» و نگفته است: «افعلوا»؛ «به جا آورید». پس چگونه قصر را در سفر واجب کرده، چنان که تمام را در حضر واجب نموده است؟

امام علیه‌السلام گفت: آیا خداوند درباره صفا و مروه فرموده است: «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»؟ آیا نمی‌بینید که طواف میان صفا و مروه، واجب و فرض است؛ چرا که خداوند آن را در کتاب خویش بیان کرده





و پیامبرش هم آن را انجام داده است. همچنین، قصر نماز در سفر، چیزی است که پیامبر ﷺ آن را انجام داده و خدای تعالی آن را در کتابش یاد کرده است.^{۲۱} بر این اساس، این قسمت از آیه و عبارتی که در آن آمده است: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ» بر نفی وجوب این عمل (سعی صفا و مروه) دلالت ندارد، بلکه توهم آنان مبنی بر حرام بودن آن را نفی می‌کند.

با برخی از علمای امامیه

بلاغی در تفسیرش می‌گوید: «خداوند با این سخن خود (لَا جُنَاحَ) توهم حرمت را برداشت؛ زیرا سعی صفا و مروه از شعائر خداست و این تعبیر، با وجوب منافات ندارد، چنان‌که وجوب از طریق سنت ثابت شده است و امامیه بر آن اتفاق نظریه دارند و اکثریت اهل تسنن هم بر همین نظریه‌اند».^{۲۲}

علامه طباطبایی در تفسیرش می‌گوید: آیه «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» برای اعلان اصل تشریح سعی میان صفا و مروه است، نه برای افاده استحباب و اگر مقصود افاده استحباب بود، باید در سیاق سخن، طواف مورد ستایش قرار می‌گرفت، نه این‌که نکوهش آن نفی شود.

علامه آنگاه چنین ادامه می‌دهد: حاصل معنای آیه آن است که چون صفا و مروه دو عبادتگاه از عبادتگاه‌های خداوند هستند، هیچ زیانی به شما نمی‌رسد که او را دین دو مکان عبادت کنید و این، زبان تشریح است.

اما نسبت به استحباب، علامه طباطبایی می‌گوید:

اگر مقصود آیه، افاده استحباب بود، مناسب‌تر این بود که می‌گفت: «انَّ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةَ لَمَّا كَانَا مِنْ شِعَائِرِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ السَّعْيَ بَيْنَهُمَا»؛ «وقتی صفا و مروه از شعائر خداست، خدا سعی میان آن دو را دوست می‌دارد» تعبیرهایی امثال این سخن خدا که به تنهایی وجوب در مقام تشریح را نمی‌رساند، در قرآن فراوان است؛ نظیر سخن خداوند درباره جهاد: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ»^{۲۳}، در باره روزه: «وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ»^{۲۴} و در باره قصر نماز: «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»^{۲۵} و^{۲۶}

به علاوه، ظاهر آیه، وجوب و نیز جزئیت را می‌رساند و این، نظریه‌ای است که آیت‌الله فاضل لنکرانی در کتاب حج آن را برگزیده است. چه، پس از آن که می‌گوید: «در وجوب سعی و این که سعی جزو حج و عمره است، هیچ اختلافی

میان مسلمانان وجود ندارد»، این سخن خداوند را یاد آور می‌شود: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا...﴾ و سپس می‌گوید: ظاهر این آیه، وجوب و جزئیت است و تعبیر به سخن خدا: ﴿فَلَا جُنَاحَ﴾ همانند تعبیر قصر نماز در سفر است.^{۲۷} نیز همین قول را صاحب کتاب «الأمثل» آیت‌الله مکارم شیرازی در تفسیر آیه مورد بحث^{۲۸}، صاحب «براهین الحج» مدنی کاشانی و دیگران برگزیده‌اند. قسم سوم: ﴿وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾.

این قسمت، ارزش عمل سعی صفا و مروه و اهمیتی را که خدا نسبت به آن قائل است، روشن می‌کند و متفرد بر قسمت نخست و دوم است و آنها را تأیید می‌کند. چه، آیه تنها به آنچه دو قسمت پیشین ارائه داد، بسنده نکرده است - از قبیل این که سعی یک عمل و شعار الهی است و به رغم وجود عواملی که آن گروه در نزد خود داشتند، در آن گناهی نیست - بلکه عطای دیگری به مؤمنان می‌بخشد، تا آنان را تشویق و ترغیب کند که پس از ادای واجب، باز هم این عمل رایج‌تر به جای آورند که پاداش آن بزرگ

است و خداوند با آوردن: ﴿إِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ این پاداش را بیان کرده است؛ چرا که واژه شکر را به‌طور مطلق آورده و از باب مجاز، از این واژه، احسان فراوان به بندگان را اراده کرده است.

وقتی این سه قسمت در کنار یکدیگر قرار گیرند، مقام و منزلت والای این عمل (سعی میان صفا و مروه) را برای ما روشن می‌سازند و وجود بت‌ها، یا پرستش آنها، یا قرار داشتن آن در زمره شعائر جاهلیت و یا دیگر عوامل، هیچ‌زیانی به ارزشمندی آن نمی‌رساند و عمل سعی، عبادتی است که خدا آن را برگزیده است و کسی که در حج و یا عمره سعی می‌کند، باید تنها برای خداوند، این عمل را انجام دهد.

در پایان، باید گفت: این آیه و قسمت‌های سه‌گانه آن، برای برداشتن وجوب سعی، یا تبدیل این وجوب به استحباب و یا چیزی دیگر نیامده است، بلکه - اگر نگوییم برای اثبات وجوب سعی آمده است، چنان‌که برخی از روایات و دیدگاه‌های فقیهان، آشکارا آن را می‌رساند - برای پافشاری بر این شعار مقدس و دفاع از واجب بودن آن و این که یکی از اجزای اعمال حج و عمره می‌باشد، آمده است.



بينوشتها:

۱. بقره: ۱۵۸
۲. ﴿... أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي... عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ﴾.
۳. ابراهيم: ۳۷
۴. الشارح الجامع للاصول، ج ۲، ص ۱۳۴
۵. نك: حسين حلي، الدرّ المصون في علوم الكتاب المكنون، صص ۱۸۸ - ۱۹۳. معجم القرائات القرآنية، ج ۱، ص ۱۲۸ وديگر منابع.
۶. فروع كافي، باب حج النبي.
۷. نك: صحيح بخاري، ج ۲، ح ۵۹۳ و ج ۴، ح ۱۶۳۵؛ واحدى، اسباب نزول القرآن، صص ۴۹ - ۵۰
۸. بخاري، ج ۲، ح ۵۹۳
۹. سيد قطب، في ظلال القرآن.
۱۰. فروع كافي و تفسير الميزان.
۱۱. تفسير طبري، ج ۲، ص ۲۹
۱۲. همان، ص ۳۰
۱۳. بخاري، ج ۲، ص ۵۹۳
۱۴. فخر رازي، التفسير الكبير، ج ۳، ص ۱۸۱
۱۵. آلوسي، روح المعاني، ج ۱، ص ۲۵
۱۶. تفسير بيضاوي، ج ۱، ص ۱۶۵
۱۷. تفسير ابن عربي.
۱۸. تفسير الكبير، ج ۴، ص ۱۶۰
۱۹. طبري، جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۲۷
۲۰. طبري، جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۲۷
۲۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۹۵، باب الصلاة في السفر.
۲۲. بلاغي، آلاء الرحمن، ص ۱۴۱
۲۳. صف: ۱۱
۲۴. بقره: ۱۸۴
۲۵. نساء: ۱۰۰
۲۶. علامة طباطبائي، الميزان في تفسير القرآن، ذيل آيه.
۲۷. تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة، كتاب الحج، السعي، ج ۵، ص ۹
۲۸. الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، ج ۱، ص ۳۸ - ۳۸۱

